



عیسی (ع) فرمود: (نهال حکمت، با فروتنی و تواضع رشد می کند نه با تکبر و برتری جویی؛ چنانچه گیاه در دشت می روید نه بر کوه. گیاه در دشت می روید، نه بر کوه. برادران گرامی! بر اهل زمین رحم آورید تا آن کس که در آسمان است، بر شما رحم آورد. در زمین فروتنی و تواضع پیشه کنید تا در آسمان، بلندی یابید. مقدمه کتاب مشاهدات جلد سوم

وصیت یونان خدا در شرف وفات

امام صادق (علیه السلام) از پدرانش... از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خبر داد که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش به امام علی (علیه السلام) فرمود: ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله (صلی الله علیه و آله) وصیتش را به امام علی (علیه السلام) املا نمود تا به جایی رسید که فرمود:

یا علی، بعد از من دوازده امام است و بعد از آن‌ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش «محمّد» مستحفظ از آل محمد واگذار نماید. آن‌ها دوازده امام هستند و پس از آن‌ها، دوازده مهدی خواهند بود؛ پس «هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می‌نماید. او سه نام دارد؛ نامی مانند نام من و نام پدرم و آن عبدالله و احمد و اسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است.

ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی ص ۲۰۰ ج ۱

میلاد پربرکت حجت‌های الهی،

حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) و امام حسن العسکری (علیه السلام)

بر تسلیم‌شدگان به خلفای الهی مبارک باد

نسب سید احمد الحسن

سید احمدالحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمدبن‌الحسن العسکری (علیه السلام) می‌باشد. سید احمدالحسن، وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد که برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) بشارت تولد ایشان را دادند؛ و فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت ایلیا (علیه السلام) برای مسیحیان و یهودیان می‌باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی (علیه السلام)، در سال ۱۹۹۹ میلادی در نصف اشف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی (علیه السلام) همچون دعوت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) به همه جهان انتشار یافت. ایشان برای اثبات حقانیت خود، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کنند؛ این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود: ۱- نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است. ۲- علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده‌اند و با آن، همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده. ۳- پرچم البیعه‌الله «دعوت به حاکمیت خدا»

سردبیر

«تجلی غیب ملکوت»

نص، همان تجلی غیب ملکوت است.

خداوند، غیب است. اگر بنده، مومن به غیب نباشد، پس چگونه شناخته می‌شود؟ و به این خاطر که مردم به تاریکی‌های دنیا مشغول هستند و از نور حق دور هستند، خداوند فرستادگان را می‌فرستد. ایشان همان خلفای خداوند در زمین هستند تا مردم را از راه غیب، به سوی خداوند بازگردانند. خداوند تعال فرمود: «الْم ذَلِك الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره ۱-۳) «الف، لام، میم، این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه هدایت تقواییان است: آنان که به غیب ایمان می‌آورند.» و «يَقْلَمُ اللَّهُ مَن يَخَافُ بِالْغَيْبِ» (مائده ۹۴) «تا معلوم دارد چه کسی در نهان از او می‌ترسد» همچنین: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ» (یس ۱۱) «بیم دادن تو، تنها کسی را [سودمند] است که کتاب حق را پیروی کند و از [خدای] رحمان در نهان بترسد. [چنین کسی را] به آموزش و پاداشی پر ارزش مژده ده.»

و بسیاری از آیاتی که مردم را به این مسئله دعوت می‌کند که به سوی غیب بازگردند، ولی بیشتر آنان، باز نمی‌گردند. درنتیجه خداوند، نص را قرار داد که رسول الله، آن را سیاهی بر سفیدی نامیده است. پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «ای علی! بدان که بزرگ‌ترین مردمی که یقین دارند، قومی هستند که در آخرالزمان می‌باشند و پیامبر را درک نکردند و حجت از از آنان محجوب شده است. و به سیاهی بر سفیدی ایمان آوردند.» (کمال‌الدین ص ۱۲۵)

این مسئله‌ای است که خداوند، بر خلایش از آدم (ع) تا رسول الله (ص) از راه منتقل‌نمودن وصیت و ذکر نام‌های اصحاب وصیت نص نموده است. ولی حتی فردی که در وصیت نسبت به او نص شده است، نسبت به آن اعتراض شده است و در آن تشکیک وارد شده است و موردپذیرش قرار نگرفته است که حاکم بر آنان باشد یا حتی موردپذیرش قرار نگرفته است که به عنوان فرستاده‌ای از سوی خداوند باشد. به همین خاطر خداوند و خلیفه‌اش در زمین، آنان را به غیب بازگرداندند تا نسبت به اینکه سیاهی بر سفیدی صحیح است، تأکید شود. این همان ایمان برتر و کامل‌تر است که خداوند، ایمان به غیب را در داستان یوسف نبی (ع) ذکر کرده است و آن را نیکوترین داستان‌ها نامیده است؛ به این خاطر که از راه رویا، به غیب ارتباط دارد. سپس تثبیت‌نمودن این مسئله که یوسف نبی (ع) همان خلیفه خداوند در زمین و حجتی از حجت‌های خداوند بر مردم است. درنتیجه درحقیقت، مرحله نص، مرحله متأخری است که همان تجلی غیب و شهادت غیب، در ملکوت خداوند است که برسیاهی بر سفیدی قرار داده شده است تا نسبت به شهادت غیب تأکید شود.

عیسی فرمود: «و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم؛ و آنچه بر زمین بینی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.» (انجیل متی/اصحاح ۱۶ عدد۹)

استمرار خلافت‌الیمجد از رسول خدا

بعدازاینکه در گذشته ثابت شد، نظریهٔ امامت در قرآن کریم، همان «تنصیب الهی» است و اینکه امام منصوب «از طرف خداوند» بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همان علی‌بن ابی‌طالب (علیه السلام) است، در ادامه، امامت ائمه دوازده‌گانه (علیهم السلام) را به شکل زیر ثابت خواهیم کرد:

استنتاج، برای اثبات این حقیقت در وهلهٔ اول از طریق آیات قرآن و در وهلهٔ دوم از طریق روایات، ممکن است.

ادامه مطلب در صفحه دوم

عقائونیل

نام او را عقائونیل خواهد خواند، از مدرسه باکره

در بیان میلاد عیسی مسیح «درود خدا بر او» در عهد عتیق آمده است: و تو ای «بֵית لَحֶם أَفْرَاثֶה» اگرچه در هزاره‌های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من، اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع‌های او از قدیم و از ایام ازل بوده است. میکاه 5: 2 و نیز در پیشگویی‌های اشعیاء نبی آمده است:...



ادامه مطلب در صفحه دوم

کثره کوتاه و سرح، بر حجت

قانون معجزه

وقتی صحبت از راه شناخت حجج الهی به میان می‌آید و اینکه پیامبران گذشته، خود و حقانیتشان را چگونه ثابت کرده اند، مسئله اعجاز، اولین تصور خواهد بود؛ انجام کار خارق‌العاده مادی؛ اما عاقلانه به نظر نمی‌رسد که خداوند دلیل تنصیب خویش را به انجام یک سری اعمال متشابه که ظاهراً دیگران از انجام آن عاجزند، گره بزند. اصلاً چه ارتباط عقلانی بین تنصیب الهی و بین انجام یک سری اعمال خارق‌العاده در عالم ماده برقرار است؟

ادامه مطلب در صفحه سوم

غریب خلیفه الله

۲۶- ربیع الاول، سالروز صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه.

اول ربیع‌الثانی سال ۶۵ هجری قمری، سالروز قیام نهضت توابعین.

این دو مطلب اگرچه در ظاهر، دو رخداد جدا و بی‌ارتباط به هم هستند، اما با دقت می‌توان ارتباطی هم بین آنها دید و آن «غربت خلیفه‌الله و کوتاهی مردم» است.

پیش از پرداختن به این دو موضوع، چند نکته را به عنوان مقدمه بیان می‌کنیم.

ادامه مطلب در صفحه سوم

از سویی اگر مادری به سندروم کلاین فلتر که افزایش تعداد کروموزوم‌های زنانه است مبتلا باشد، اگر پسرش به ناهنجاری مبتلا گردد، او نیز به سندروم بیشتر شدن کروموزوم «X» گرفتار می‌شود. حالت دیگری نیز وجود دارد که در آن کروموزوم‌ها مختلط و موزائیکی می‌شوند و فرد دچار موزائیک ژنتیکی می‌گردد؛ در این حالت وی به سندروم کلاین فلتر مبتلا می‌گردد. در هر دو حالت به‌ویژه مورد اخیر که بسیار نادر است می‌توان احتمال داد که ناهنجاری با سندروم حساسیت آندروژن همراه باشد و درنتیجهٔ اجتماع این دو سندروم، مؤنثی با اندام تناسلی کامل به وجود آید که درعین‌حال دارای کروموزوم «Y» است که هیچ تأثیری در جنسیت جنین ندارد. (توهم الحاد: ص ۱۹۵–۱۹۸)

بنابراین اشکال گفته‌شده مردود و می‌توان به‌خوبی با دلایل علمی آنها را توضیح داد.



نام او را عمانوئیل خواهد خواند از مادری باکره

....گفت: «ای خاندان داوود، بشنوید! آیا شما را چیزی سهل است که مردمان را بیزار کنید؟ بلکه می‌خواهید خدای مرا نیز بیزار کنید؛ بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد؛ اینک باکرهٔ حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند. کره و عسل خواهد خورد تا آنکه ترک بدی و اختیار کردن خوبی را بداند؛ زیرا قبل از آنکه پسر، ترک بدی و اختیار کردن خوبی را بداند، زمینی که شما از هر دو پادشاه آن می‌ترسید، متروک خواهد شد. خداوند بر تو و بر قومت و بر خاندان پدرت ایامی را خواهد آورد که از ایامی که افرایم از یهودا جدا شد تا حال نیامده باشد، یعنی پادشاه آشور را. (اشعیا ۷: ۱۳–۱۷)

و همان‌طور که در متی به این دو مهم اشاره شده است:

و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید؛ و این‌همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد؛ که اینک، باکرهٔ آبستن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است، خدا با ما. (متی ۱: ۲۱–۲۳)

و چون عیسی در ایّام هیروдіس پادشاه در بیت‌لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اوژشلیم آمدند و گفتند، کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا که ستارهٔ او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم. (متی ۲: ۱–۲)

باوجود بشارات کتاب مقدس بر تولد عیسی مسیح (درو خدا بر او) از زنی باکره، ملحدان در این زمینه اشکالاتی وارد می‌کنند؛ هرچند ما نمی‌گوییم که این میلاد، مسئله‌ای طبیعی است، اما همهٔ اشکالات مطرح‌شده، جزو محالات عقلی و علمی به شمار نمی‌رود و می‌توان برخی از آنها را به‌راحتی تفسیر علمی نمود. از جملهٔ مهم‌ترین آنها این است که چطور مریم (درو خدا بر او) توانسته است پسر به دنیا بیاورد، درحالی‌که فقط تخمک زن در او موجود بوده است؟ در حالت طبیعی کروموزوم‌های جنس مؤنث، «XX» هستند و زن، فاقد کروموزوم «Y» یعنی کروموزوم تعیین‌کنندهٔ جنس نر جنین می‌باشد؛ موضوع درستی است ولی نوعی اختلال ژنتیکی وجود دارد که سندروم آندروژن نامیده می‌شود. در این سندروم، جنین دارای کروموزوم‌های جنسی «XY» است و شکل ظاهری آن نیز به‌صورت مؤنث می‌باشد. ما می‌گوییم این سندروم می‌تواند به‌صورت پیشرفته در جنین معینی رخ دهد و جنس ماده با اندام تناسلی کامل شکل گیرد، اما با این‌وجود «XY» باشد؛ بر این اساس، اشکال مطرح‌شده مبنی بر اینکه زن به‌تنهایی فقط قادر به تولید جنس ماده است، برطرف می‌گردد.

استمرار خلافت الهی بعد از رسول خدا (ص)

طریق اول: آیات قرآنی

۱— سخن خداوند متعال: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ یَنۢحِنُ سُنۢجَیۡطَکُمۡدِکَ وَ یَقۡدِسُ لَکَ قَالِ اِنِّیۡیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوۡنَ)؛ (و آن زمان را یاد آر که پروردگارت به فرشتگان گفت: به‌یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم. گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می‌دهی که در آن به فساد و تباهی برخیزد و به‌ناحق خونریزی کند و حال‌آنکه ما تو را همواره با ستایشت تسبیح می‌گوییم و تقدیس می‌کنیم. (پروردگار) گفت: من (از این جانشین و قرار گرفتنش در زمین، اسراری) می‌دانم که شما نمی‌دانید). بقره: ۳۰

این آیه مبارکه اشاره دارد به اینکه:

اولاً: همانا این خلیفه، زمینی است و در هر زمانی موجود است و این سخن خداوند متعال (جاعل: قراردهنده) بر آن دلالت دارد؛ زیرا جمله اسمیه است و خبر به صیغهٔ «فاعل» آمده که به‌منزلهٔ فعل مضارع است و دوام و استمرار را می‌رساند؛ و هنگامی‌که این (جعل) با موارد مشابه آن در قرآن کریم مقایسه شود، درمی‌یابیم که معنای سنت الهی را می‌رساند؛ مثل سخن خداوند متعال: (جَعَلَ لَکُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا)؛ (برای شما از آنچه آفریده، سایه‌هایی قرار داد). نحل: ۸۱ و (وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیْهِنَّ نُورًا)؛ (و ماه را در میان آنها روشنی‌بخش قرار داد). نوح: ۱۶؛ و مانند آن دو.

ثانیاً: قطعاً این خلیفه، مطلق انسان نیست تا اینکه شامل این کلام خداوند باشد: (هُوَ الَّذِیْ جَعَلَکُمْ خَلَآئِفَ فِی الْاَرْضِ فَمَنْ کَفَرَ فَعَلِیْهِ کُفْرُهُ)؛ (او کسی است که شما را در زمین جانشینان (دیگران) قرار داد؛ پس کسی که کافر شود، کفرش به زبان خود اوست). فاطر: ۳۹؛ و مقصود از آن، فقط انسان خاصی است و آن به قرینهٔ آیات بعدی است که ثابت می‌کنند فقط این موجود زمینی مستحق خلافت الهی است، زیرا همهٔ اسماء، فقط به او یاد داده شده است؛ از خداوند متعال (آمده): (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَآءَ کُلَّهَا)؛ (و خدا همه نام‌ها [ی موجودات] را به آدم آموخت). بقره: ۳۱ سپس او واسطهٔ بین خداوند متعال و فرشتگانش شده است: (یَآ آدَمُ اُنۢبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ)؛ (ای آدم! فرشتگان را از نام‌های آنان خبر ده). بقره: ۳۳؛ و واضح است که امکان ندارد مراد از آن، هر انسانی باشد، حتی آن کسانی‌که قرآن کریم با این سخن خداوند متعال از آنان تعبیر کرده است: (أُولَٓئِکَ کَاِلَآئِعَامٍ بَلْ هُمۡ أَفۡسُلٌ)؛ (آنان مانند چهارپایان هستند، بلکه گمراه‌ترند). اعراف: ۱۷۹؛ بنابراین، این آیه بر ضرورت استمرار خلافت الهی دلالت می‌کند.

۲— خداوند متعال می‌فرماید: (وَإِذْ اٰتٰنٰی اِبۡرَٰهٖمَ رُبُّهُ بِکَلِمٰتٍ فَاَتَمَمَّهِنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا)؛ (و هنگامی‌که خداوند، ابراهیم را با اموری سخت و دشوار آزمایش کرد، پس او همه را به‌طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم). بقره: ۱۲۴؛ و این آیه دلالت می‌کند بر اینکه امامت بخشیده شده (به ابراهیم) فقط بعد از مبتلا شدن او به امتحانات الهی بود و این یکی از آزمایش‌هایی است که ابراهیم در طول حیاتش به آن مبتلا شده بود؛ و قرآن تصریح کرده بر اینکه از روشن‌ترین این آزمایش‌ها، داستان ذبح اسماعیل است. خداوند متعال فرمود: (قَالَ یٰۤاِبۡنَیۡ اِنِّیۡ اَرٰی فِی الْمَنَامِ اَنِّیۡ اَذۡبَحُکَ)؛ (گفت: پسرکم! همانا من در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم). صافات: ۱۰۲؛ تا اینکه گفت: (اِنَّ هٰذَا لَھُوۡ الْبَلَاءُ الْمُہِیۡنُ)؛ (به‌یقین این همان آزمایش روشن بود). صافات: ۱۰۶.

و این امامتی که برای ابراهیم ثابت شد، آن را برای ذریهٔ بعد از خودش طلب کرد، هنگامی‌که گفت: (و ازذریهٔ من)؛ و خداوند سبحان، دعای او را مستجاب کرد، ولی امامت را در ظالمین از ذریه او قرار نداد و فقط در غیر آنها قرار داد.

سخن خداوند متعال: (وَ قَالَ الَّذِیۡنَ اٰوۡتُوا الْعِلۡمَ وَ الْاِیۡمَانَ لَقَدْ لَبِثۡتُمۡ فِی کِتَابِ اللّٰهِ اِلٰی یَۤوۡمِ النَّبِثِ فَھٰذَا یَۤوۡمُ النَّبۡثِ)؛ (و کسانی که دانش و ایمان به آنان داده شده است می‌گویند: بی‌تردید شما در کتاب خدا (لوح محفوظ) تا روز قیامت درنگ کرده‌اید و این، روز قیامت است). روم: ۵۶؛ پس امامت تا روز قیامت به‌طور خاص در فرزندان علی علیه‌السلام است.

(وَ اِذْ قَالَ اِبۡرَٰهٖمُ لِاَبِیْہِ وَ قَوْمِہٖ اِنِّیۡیۡیۡ بَرَآءٌ مِّمَّا تَعۡبُدُوۡنَ ؕ اِلَّا الَّذِیۡ فَطَرۡنِیۡ فَاِنَّہٗ سَہۡدِیۡنِ ؕ وَ جَعَلَهَا کَلِمَۃً یَّاقِیۡۃً فِی عَقِبِہٖ لَعَلَّہُمۡ یَّرۡجِعُوۡنَ)؛ (و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم به پدر و قومش گفت: من بی‌تردید از آنچه می‌پرستید، بیزارم، مگر کسی که مرا آفریده که یقیناً او مرا هدایت می‌کند و توحید و یکتاپرستی را در

نسل‌های بعد از خود، حقیقتی پایدار قرار داد، شاید به سوی خدا باز گردند!). زخرف: ۲۶–۲۸

گروهی از مفسرین بر این عقیده‌اند که «کلمه باقیه» در نسل ابراهیم، همان کلمهٔ توحید است؛ زیرا برائتش از آنچه قومش عبادت می‌کردند و روکردن به‌سوی کسی که او را آفرید، همان معنای کلمهٔ توحید (لا اله الا الله)

است و سخن خداوند متعال: (لَعَلَّہُمۡ یَّرۡجِعُوۡنَ)؛ (شاید که آنان (به‌سوی توحید) بازگردند)، یعنی مشرک از ایشان به‌سوی دعوت موحد الی الله بازگردد.

بنابراین، خداوند متعال توحید را در ذریهٔ ابراهیم و نسل او باقی گذاشت و ذریهٔ او از یکتاپرستان خالی نیست و توحیدی که خداوند متعال آن را در نسل ابراهیم علیه‌السلام باقی گذاشت، ضرورتاً باید توحید حقیقی باشد که هرگز هیچ‌چیزی از شرک، آن را آلوده نمی‌کند تا به سبب آن در قرآن کریم مستحق تمجید شود؛ در غیراین‌صورت ممکن نیست که منظور از آن، توحیدی باشد که خداوند سبحانومتعال با این گفته‌اش، آن را توصیف کرده است: (وَ مَا یُؤْمِنُ اَکْثَرُھُمۡ بِاَللّٰهِ اِلَّا وَ ہُمۡ مُّشْرِکُوۡنَ)؛ (و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه (برای او) شریک قرار می‌دهند). یوسف: ۱۰۶

علاوه بر این، ظاهر آیه چنین است که این توحید باقیمانده در نسل ابراهیم، همان توحید ابراهیمی است که کمترین شرکی به خداوند با آن آمیخته نشده است؛ ولی چه کسی در علم و عمل به چنین توحید حقیقی‌ای آراسته می‌گردد؟ و چه کسی در درون سینه‌اش حمل می‌کند، آنچه را که شیخ‌الموحدین (ابراهیم علیه‌السلام) حمل کرد؟ همان‌طور که در قرآن کریم ذکر شده است: (قَالَ لَہٗ رُبُّہٗ اَسۡلِمَ قَالَ اَسۡلَمْتُ لِزَیۡرِ الْعَالَمِیۡنَ)؛ (پروردگارش به او گفت: تسلیم باش. گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم). بقره: ۱۳۱.

شکی نیست که کسی که به این مقام آراسته می‌گردد، از فرزندان ابراهیم خلیل علیه‌السلام است که عهد خداوند سبحان به او می‌رسد، هنگامی‌که گفت: (وَ مِّنۡ ذُرِّیَّتِیۡ قَالَ لَا یَنَالُ عَہۡدِی الظَّالِمِیۡنَ)؛ (و از ذریهٔ من. [خداوند فرمود:] پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد). بقره: ۱۲۴.

و از اینجا به‌روشنی واضح می‌شود که بقای امامتی که خداوند تبارک‌وتعالی برای خلیش، ابراهیم قرار داد، با بقای آن کلمهٔ مبارکه در نسل و ذریهٔ اوست؛

و بر این اساس، برخی از روایات برای بیان این مطلب آمده که این کلمهٔ باقیه در نسل ابراهیم علیه‌السلام، همان امامت است.

از ابوه‌ریره نقل شده که گفت: از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله در مورد این سخن خداوند عزوجل: (وَ جَعَلَهَا کَلِمَۃً یَّاقِیۡۃً فِی عَقِبِہٖ)؛ (و توحید و یکتاپرستی را در نسل‌های بعد از خود، حقیقتی پایدار قرار داد). زخرف: ۲۸، سؤال کردم. حضرت فرمودند: (خداوند) امامت را در نسل حسین علیه‌السلام قرار داد که از صلب او نه نفر از ائمه بیرون می‌آیند و از جملهٔ ایشان، مهدی این امت است.



دوم اینکه باید از علم الهی برخوردار و به اسماء الهی آگاه باشد؛ و همین باعث جدایی و تمایز حجت الهی از دیگران می‌شود و او را شایسته و قابل می‌کند تا جانشین عالم و حکیم مطلق شود؛ پس مدعی باید علمی الهی همراهش باشد تا بتواند در جای خدا در زمین بنشیند و مردم را به سمت خدا هدایت کند.

سوم اینکه خداوند به ملائکه امر می‌کند تا بر خلیفه‌اش سجده کنند. سجده کردن اشاره به اطاعت کامل از خلیفه دارد؛ یعنی باید از او اطاعت کنند و او بر همه حاکم است؛ چون که جانشین خداوندی است که مالک و حاکم همه است؛ پس مدعی صادق لازم است تا مردم را به سمت حاکمیت خداوند دعوت کند و آنها را از هرچه شرک و کفر در حاکمیت است بر حذر دارد؛ پس نمی‌تواند شورا و دموکراسی را تأیید کند و برای مردم حقی در انتخاب حاکم قائل باشد. کوچک‌ترین تخطی از این امر، نشان از بطلان ادعای اوست. کسانی که امروزه خود را نائبان امام زمان علیه‌السلام می‌دانند و در غیابش امر هدایت مردم را وظیفه خود می‌دانند، اما دهان در تأیید دموکراسی می‌گشایند، هیچ بویی از سجده بر آدم نبردند و امرشان بیشتر شبیه ابلیسی است که از سجده و اطاعت از خلیفه منتخب خدا سر باز زد.

این روش تنصیب الهی است: نص و معرفی‌نامه از سمت خدا، دارا بودن علم الهی و دعوت به حاکمیت خداوند و اطاعت از خلیفه منصوب و منصوص الهی و پرهیز از هرگونه شرک در حاکمیت؛ در این صورت و با داشتن این مشخصات، امر تمام است و کرامات و معجزات این فرد، تأییدی بر نص او خواهد بود و اعمال این فرد از سحر و جادو جدا می‌شود.



گذری کوتاه و سریع بر قانون معرفت حجت

... این نکته نیز باید دانسته شود که همان اعمال خارق‌العاده نیز در حدی نبوده است تا راه ایمان به غیب را ببندد؛ و گرنه راهی برای امتحان و آزمایش مردم که از سنت‌های غیرقابل‌تغییر الهی است باقی نمی‌ماند؛ چنانچه مشرکین از پیامبر انتظار داشتند که یا فرشته‌ای به‌همراهش از آسمان نازل شود و یا اینکه خود فرشته، فرستاده‌ی الهی باشد. خداوند در جواب این کلامشان می‌گوید که اگر فرشته به همان حال ملکوتی و آشکارش نازل شود، دیگر مهلتی برای شما نخواهد بود و اگر می‌خواستیم که خود فرشته را به‌عنوان رسول نازل کنیم، باز او را به شکل یک مرد مثل خودتان نازل می‌کردیم؛ تا آنچه را از شبهه برای محک زدن ایمان مردم نیاز است، همراه داشته باشد:

(وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَشَرُ لَئِيْسًا عَلَيْهِمْ مَأْ يَلُسُونَ). انعام: ۸-۹ (و گفتند چرا فرشته‌ای بر محمد نازل نشد؟ اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم کار یکسره می‌شد و دیگر مهلت داده نمی‌شدند؛ و ما اگر رسول را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، ناگزیر او را هم به‌صورت مردی می‌فرستادیم و هرآینه بر آنها مشتبّه می‌کردیم چیزی را که بر خود و مردم مشتبّه می‌کنند).

یکی از عللی که باعث می‌شد مردم در مقابله با دعوت انبیاء آنها را ساحر، کاهن و یا شاعر بنامند، همین مقدار شبهه‌ای بوده است که در معجزات و کرامات آنها وجود داشته است.

این نشان از آن دارد که معجزه و کرامات حجج الهی دلیل اصلی برای تنصیب آنها نیست، بلکه صرفاً تأییدکننده و کمک‌کاری است برای کسانی که در عالم ظلمانی ماده غرق شده‌اند؛ و برای افزایش یقین و تشویق مردم برای ایمان به حجت الهی نازل می‌شود. (عقاید اسلام: ص ۱۵۶)

حال این دلیل اصلی و قانون عمومی حجت‌های الهی چیست که معجزات و کرامات غیرقاهره و آمیخته با شبهه حجج الهی تأییدکننده آن است؟

اگر بخواهیم به دنبال قانونی ثابت و عمومی برای تنصیب همه خلفای الهی باشیم، چاره‌ای نداریم که رجوعی داشته باشیم به اولین تنصیب الهی که در مورد حضرت آدم علیه‌السلام محقق شده است. دقت در داستان تنصیب اولین خلیفه و جانشین خدا در زمین، ما را به سمت این دلیل و قانون هدایت می‌کند؛ و برای اهل دقت و انصاف، روشن است که خداوند بحثی از اعجاز و اعمال خارق‌العاده مادی نمی‌کند:

(وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ يَحْنُ نُسُجُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ). (بقره: ۳۰-۳۴)؛

(اِبه خاطر بیاور! هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: (پروردگار!!) آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! ما تسبیح و حمد تو را به‌جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم. پروردگار فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید؛ سپس علم اسماء را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی این‌ها را به من خبر دهید! فرشتگان عرض کردند: منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای نمی‌دانیم؛ تو دانا و حکیمی. فرمود: ای آدم! آنان را از اسامی این موجودات آگاه کن. هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم؟! و نیز می‌دانم آنچه را شما آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید! و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید! همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد).

این داستان اولین تنصیب الهی است و خداوند قرار است که خلیفه‌اش را به ملائکه معرفی کند. اولین گام این است که آدم، نص مستقیم الهی را همراه داشته باشد؛ یعنی خداوند، خودش جانشینش را انتخاب و معرفی کند؛ پس هر مدعی باید نصی از سمت خداوند همراه داشته باشد، همان‌گونه که آدم نص الهی را همراه داشت.

غربت خلیفه الله و کوتاهی مردم:

... سید احمدالحسن علیه‌السلام در کتاب عقاید اسلام می‌فرمایند، اینکه خداوند در هرزمانی خلیفه یا رسولی برای مردم قرار دهد که سایرین مکلف به اطاعت از او باشند، امری حتمی است؛ به دو دلیل:

۱- تحقق هدف خلقت که همان تحصیل معرفت است؛ و این هدف برای عمده مخلوقات محقق نمی‌شود، مگر با وجود فرستاده خدا که ناقل علم است.

۲- این عالم، ملک خداست و مالک مطلق عالم، باید مکلفانی که در ملک او هستند را به تحقق اراده و خواست خودش امر کند، چراکه او به صلاح ملکش و اهل آن داناتر است...

و پس از اثبات ضرورت وجود حجتی در هر زمان، باید گفت که مصداق آن را هم به‌وسیله «نص و وصیت» می‌شناسیم...

فردی که به‌عنوان حجت خدا شناخته شد، معصوم و جانشین خدا بر روی زمین است؛ پس کلام و فعل او کلام و فعل خداوند بوده و مطاع است.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: همانا دین و اصل دین مردی است و آن مرد، همان یقین است و او ایمان است، و او امام امتش و اهل زمانش است، پس هرکه او را بشناسد خدا و دینش را شناخته، و هرکه او را انکار کند، خدا و دینش را انکار نموده است... بصائر الدرجات صفار: ص ۵۴۹

در روایتی دیگر، امام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که ایشان فرمودند: حسن و حسین علیهما‌السلام امام‌اند، چه قیام کنند و چه بنشینند و دست از قیام بکشند؛ و آن دو سرور جوانان اهل بهشت هستند. بحارالانوار: ج ۴۳

حال ضمن بیان این مقدمه، باید گفت:

امام حسن مجتبی علیه‌السلام، وصی دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حجت خدا پس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند که امامتشان با نص و وصیت نبی اکرم و نیز وصیت امیرمؤمنان ثابت شد...

امام حسن علیه‌السلام در زمان امامتشان، به دلیل نداشتن یار و غربتی مثال‌زدنی مجبور به صلح با معاویه ملعون شدند...

سید احمدالحسن علیه‌السلام در خصوص این صلح می‌فرمایند:

«این صلح، پس‌ازآنکه حکومت منافقین با سرمدمداری معاویه گسترش یافت و بر سرزمین اسلامی مسلط گردید و پس‌ازآنکه مسلمانان امام حسن علیه‌السلام را تنها گذاردند، صلحی بود لازم و ضروری؛ ازاین‌رو، صلحی همانند صلح پیامبر با مشرکین در حدیبیه بود. امام حسن علیه‌السلام به‌صراحت می‌فرماید که صلح او برای حفظ جان شیعیان بوده است؛ که پیروان حقیقی اسلام‌اند و حق با بقای آنها باقی می‌ماند؛ و اگر با چشم بصیرت به این قضیه نگاه کنیم، درخواهیم یافت که صلح امام حسن علیه‌السلام درواقع جهت زمینه‌سازی انقلاب امام حسین علیه‌السلام صورت گرفت که به‌نوبت خود، مقدمه‌ای برای قیام امام مهدی علیه‌السلام می‌باشد...

... بنابراین صلح امام حسن علیه‌السلام صلحی به معنای متعارفش نیست، بلکه درواقع متارکه و آتش‌بسی بوده است که آن حضرت مجبور به [قبول] آن شد تا برادرش حسین علیه‌السلام –که مصداق خود امام حسن علیه‌السلام می‌باشد- با انقلابی که پژواکش تا همین امروز دنیا را به لرزه درآورده است، آن را دنبال نماید. همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آینده و به حکومت عالمگر لاله‌الاله می‌نگریستند، امام حسن علیه‌السلام و همه معصومین علیهم‌السلام نیز به همین صورت چنین روزی را می‌نگریستند؛ روزی که در آن، این دین بر همه ادیان، غالب خواهد آمد...». (فتنه گوساله: ج ۱)

همانطور که سید احمدالحسن علیه‌السلام می‌فرمایند، علاوه بر اینکه صلح با معاویه، اجباری و به خاطر نبود یار انجام شد، درعین‌حال خیرات و ثمراتی داشت. این صلح امام حسن علیه‌السلام بود که ضامن بقای شیعه شده و همچنین زمینه قیام حسینی و انقلاب مهدوی را فراهم ساخت.

امام حسین علیه‌السلام نیز وصی سوم رسول خدا و عهده‌دار امامت پس از امام حسن علیه‌السلام بود... همین اتفاق و غربت را در زمان امام حسین علیه‌السلام به شکل دیگری می‌بینیم؛ شیعیانی که ابتدا با وعده بیعت از امام حسین علیه‌السلام دعوت کردند تا به کوفه بیایند، اما پس از آن، پیمان‌شکنی کرده و در مقابل حضرت ایستادند... تواین از همین افراد بودند که اندکی پس از فاجعه کربلا از خطای خویش در پیمان‌شکنی و عدم یاری امام علیه‌السلام، سخت پشیمان گشته، تصمیم بر آن گرفتند که گناه و اشتباه خود را جبران کنند.

آنها در جلسات متعدد به این نتیجه رسیدند که این ننگ جز با قیام و کشته شدن در این راه، پاک نمی‌شود. (طبقات کبری)

در ۲۵ جمادی‌الاول، دو سپاه در برابر یکدیگر قرار گرفتند و نبردی سهمگین بین تواین و لشکر شام آغاز شد.

پس از نبرد چهار روزه، بسیاری از تواین به شهادت رسیده، در محاصره سپاه دشمن قرار گرفتند.

اگرچه برخی هدف تواین را انتقام خون حسین علیه‌السلام و سپردن حکومت به اهل‌بیت علیهم‌السلام عنوان کرده‌اند، اما از شواهد برمی‌آید که هدف آنان بیشتر کشته شدن در این راه بود تا بدین‌وسيله، به‌نوعی عذاب وجدان خود را تسکین داده و لکۀ ننگ را از خود پاک کنند؛ همچنان که در مقاتل نیز آمده که آنها پیش از نبرد این‌گونه دعا کردند: تواین نیز به دعا پرداختند تا حال که توفیق شهادت در رکاب حسین علیه‌السلام نصیب آنان نشده است، خداوند ایشان را از شهادت پس از امام محروم نسازد. (مقتل ابی‌مخنف)

با دقت در این دو رویداد به‌روشنی درمی‌یابیم که یاری نکردن امام معصوم و حجت‌های الهی یا به صلح اجباری و خانه‌نشینی امام منجر می‌شود و یا به شهادت خلیفه‌الله می‌انجامد؛ امام حسن مجتبی علیه‌السلام به دلیل نداشتن یار، مجبور به صلح شدند و اباعبدالله علیه‌السلام به‌خاطر پیمان‌شکنی امثال تواین خونشان بر زمین ریخته شد.

بسیار واضح است که مشروعیت خلافت و امامت از تنصیب الهی سرچشمه می‌گیرد، اما برای اجرای رسالت، مقبولیت عمومی نیز لازم است و این مردم هستند که باید با یاری‌دادن خلیفه‌الله او را در اجرای حاکمیت الهی همراهی نموده و زمینه سعادت دنیوی و اخروی خود را فراهم کنند؛ و در صورت کوتاهی و تقصیر مردم و تنهایی خلیفه خداوند، ضرر متوجه آنهاست، نه ولی خدا...

والحمدلله



فرستاده‌ای از سمت امام است؛ و همچنین در تعارض با نامه‌هایی است که شیخ مفید از امام نقل می‌کنند. **دیدگاه دوم:** منظور از مشاهده این است که شخص ادعای مشاهده امام مهدی علیه‌السلام را نماید و از سوی ایشان اخبار باطلی را نقل کند.

و این مورد را شیخ محمدصادق صدر ذکر کرده است که می‌گوید: پس مدعی مشاهده امام، اگر اموری باطل و منحرف را از قول امام علیه‌السلام نقل بکند، دروغگو و متقلب است؛ ولی اگر مدعی مشاهده برخلاف این امر باشد، یعنی امور باطل و منحرف را نقل نکند، پس توقیع شریف بر بطلان شخص دلالت نمی‌کند، خواه اموری را که نقل می‌کند بر طبق قواعد اسلامی، اموری صحیح باشد و یا اقلاً محتمل بر صحیح باشد و یا حتی اگر مطلقاً چیزی نقل نکند. (تاریخ غیبت صغری: ص ۶۵۲)

پس این نتیجه را از بحث خلاصه کرد و گفت: پس از همه این بحث‌ها این نتیجه به دست می‌آید که اشکالی که بر آن ذکر کرده‌اند قابل‌قبول نیست و بر ادعای مشاهده نیز نمی‌توان اشکال گرفت و ممکن است که بتوان به‌عنوان خبر در خصوص مشاهده از آن استفاده کرد و نمی‌توان آنها را تکذیب کرد، مگر اینکه سبب انحراف و یا خروج از مسیر حق شود. (همان ۶۵۳)

دیدگاه سوم: منظور از مشاهده، رؤیت امام، همراه با ادعای نیابت خاص از سوی وی.

ممکن است توقیع شریف، اشاره به مشاهده فردی به همراه ادعای نیابت خاص از طرف امام علیه‌السلام داشته باشد، همچون نیابت سفرای اربعه؛ و این برای جلوگیری از تناقضات کلام منقول از طرف این شخص و کلام منقول از طرف سفرای اربعه می‌باشد. (بحارالانوار: ج ۵۲، ص ۱۵۱)

و چیزی که علامه مجلسی ذکر کرد، صرف احتمال است که فقط می‌خواست تناقض و منافاتی را که بین توقیع شریف و اخباری را که در خصوص مشاهده امام علیه‌السلام از سایر مردم ذکر می‌شود را رفع نماید و گفت که آنچه به‌موجب این توقیع شریف منتفی است، سفارت خاص از سوی امام مهدی علیه‌السلام است؛ تا اینکه در حیطه تکذیب اخبار و حکایات مشاهده امام که از سوی دیگران نقل می‌شود، قرار نگیرد.

دیدگاه چهارم: و این برتر و ارجح است و آن عدم وجود تناقض و تنافی بین توقیع شریف و اخبار و حکایاتی که در خصوص مشاهده امام ع به وجود آمده است؛ و این معنی زمانی واضح می‌شود که ما لفظ مشاهده را به معنی ظهور علنی تفسیر کنیم؛ و این امر را محقق نهاوندی در کتاب (عبقری حسان) ذکر کرده است؛ همان‌طور که این مورد را شیخ ناظم‌العقلی در کتاب الرد القاصم ذکر کرده است؛ و این متن عبارت و نوشته محقق نهاوندی است که می‌گوید: هرکس بخواهد توقیع سمی و داستان‌های دیدار با امام ع را جمع نماید، هیچ‌گونه تعارضی بین آنها وجود ندارد؛ چون توقیع سمی در صدد منع و جلوگیری از ادعای ظهور امام می‌باشد و آن ظهور علنی امام است؛ و ذکر کلمه مشاهده در این توقیع به معنی ظهور علنی و حضور امام در بین مردم است و استناد او بر این بحث، آیه شریفه ۱۸۵ از سوره بقره است که خداوند می‌فرماید: هرکس که از شما ماه را مشاهده نماید، روزه بگیرد. (فمن شهد منکم الشهر فليصمه. بقره: ۱۸۵)

امر دوم: علاوه‌برآن، توقیع شریف یک قضیه غیر مسوره است و این به کل آن ضربه می‌زند.

قضیه مسوره قضیه‌ای است که در آن کل یا بعض بودن افراد بیان شده است و در غیراین صورت مهمله خواهد بود، یعنی مشخص نیست که منظور متکلم همه افراد بودند یا بعضی از افراد. در روایت سمی امام نفرمود، «کل من يدعی المشاهدة»، بلکه کل را نیاورد. در این صورت این جملات در حکم قضیه جزئیه است، چون بعضی از افراد یقینی هستند و در مورد کل افراد صراحت وجود ندارد.

و در اینجا اگر کسی ادعای مشاهده و رؤیت امام را نمود، صحیح نیست که او را به استناد این روایت، دروغگو معرفی کنیم؛ به خاطر اینکه این روایت ثابت نمی‌کند که هرکسی ادعای رؤیت و مشاهده را بکند، دروغ‌گوست. و علاوه بر آن اگر کسی ادعای مشاهده را نمود، باید اول به دلایل او نگاه کنیم تا راست بودن و یا دروغ بودن کلام خود را ثابت نماید و نه اینکه بدون تحقیق در مورد گفته‌های وی، سریعاً او را تکذیب نماییم. شاید او راستگو باشد و ما خودمان را هلاک کنیم.

امر سوم: سمی در هنگام وفاتش، وقتی درباره‌ی وصی بعد از او سؤال شد، گفت - برای خداوند اموری است که خودش می‌داند چه وقت است - و این واضح است که سمی برکسی بعد از خودش وصیت نکرد و کسی را نیز منکر نشد، بلکه تأکید می‌کند که این امر (ظهور) دوباره تکرار می‌شود.

و اینکه امام علیه‌السلام به سمی امر نمود که به کسی بعد از خودش وصیت نکند که بعد از او سفیر امام زمان باشد؛ و این بدان معنا نیست که خود شخص امام نمی‌تواند وصیت کند و کسی را سفیر خود قرار دهد. **نکته آخر:** که شیخ ناظم عقیلی آن را در کتاب الرد القاصم ص ۳۸، اضافه می‌کند و می‌گوید.

این توقیع و دست‌نوشته خارج از دایره بده نیست و ممکن است که امر بده بر آن اتفاق بیفتد؛ پس غیر مقبول است که - به غیر از استدلال فوق - این دست‌نوشته برای نفی سفارت خاص باشد، مادامی که خارج از دایره بده نیست.

و در مورد بده از یمانی پرسیده شد و فرمود که نسبتاً برای تمام امور احتمال بده وجود دارد، بلکه ارجح‌تر است؛ آن هم برای یک نقشه جنگی که با آن بر دشمنی همچون شیطان و سربازانش باید غالب شد و حتی خروج که در روایات آمده در یک روز است، ممکن است در آن بده باشد.



شرحی در مورد روایت سمی

شیخ صدوق روایت می‌کند: که ابومحمد حسن بن احمد المکتب، گفت: در سالی که در آن شیخ علی بن محمد سمی - (قدس ره) - وفات یافت، در مدینه‌السلام بودم و چند روزی قبل از وفاتش به نزد او رفتم و توقیعی را خارج نمود که در آن نوشته شده بود، بسم‌الله الرحمن الرحیم: ای علی بن محمد سمی، خداوند اجر برادرانت را در تو عظیم گرداند؛ پس تو در فاصله شش روز دیگر وفات خواهی یافت؛ پس اوامر و کارهایت را جمع کن و برای مقام سفارت بعد از خود، به کسی وصیت نکن و غیبت کبری شروع شد؛ پس ظهوری در کار نخواهد بود تا وقتی که خداوند بزرگ‌مرتبه اجازه دهد و آن بعد از مدت طولانی و سخت شدن دل‌ها و پر شدن زمین از ظلم و جور خواهد بود؛ و از شیعه من کسی خواهد آمد که مدعی مشاهده مرا خواهد نمود؛ پس هرکس قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی، ادعای مشاهده بکند، او دروغگو و مفتری خواهد بود. ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم.

سپس گفت: آن توقیع را یادداشت کردم و از نزد او خارج شدم و پس از اینکه روز ششم فرارسید به نزد او برگشتم و او به‌سختی نفس می‌کشید و به او گفته شد چه کسی وصی تو بعد از وفات خواهد بود؟

سپس گفت: خدا اوامری دارد که او می‌داند چه وقت خواهد بود؛ و به رحمت خدا رفت (رضی‌الله‌عنه) و این آخرین سخنی بود که از او شنیدم.

از یمانی آل محمد علیه‌السلام درباره روایت سمی سؤال شد، فرمود: بحث‌های زیادی درباره این روایت وجود دارد که [برای پاسخ] کفایت می‌کنند و لذا آنها دیرزمانی است که روایت را رها کرده و از آن اعراض نموده‌اند زیرا خود می‌دانند که احتجاج به آن، فاقد ارزش و اعتبار است.

سند روایت برای آن‌ها مطعون (ضعیف) است و اگر از دید آنها صحیح هم می‌بود، بدون پشتیبانی دلیلی که صدور آن را به یقین برساند، نمی‌توان بر اساس آن اعتقادی بنا کرد. علاوه‌براین، متن روایت متشابه است و درک از روایت، توسط علمایی که به آن تمسک جسته‌اند متفاوت می‌باشد و هرکدام درک خاصی از این روایت دارند.

ضمناً این روایت «مسوره» نیست و به عقیده آنها چنین چیزی باعث می‌شود «کلی بودن» روایت تضعیف گردد؛ یا شاید هم قواعدی که آنها دارند، بازیچه‌ای در دستشان است که هرگاه بخواهند به آن عمل می‌کنند و هرگاه دوست نداشته باشند، عمل به آن را متوقف می‌نمایند؟!

علاوه‌براین، چندین روایت و رویداد، روایت سمی را نقض می‌کند و باطل می‌سازد؛ از جمله روایت یمانی و آنچه در خصوص نامه‌ها برای شیخ مفید پیش آمده است.

به‌رحال احتجاج به این روایت، قابل قبول نیست؛ وانگهی سمی به هنگام وفاتش وقتی درباره شخص بعد از او سؤال شد گفت: (خدا را امری است که خود انجام دهنده آن است)؛ و این به روشنی دلالت بر آن دارد که سمی نه خود وصیت می‌کند و نه آن را انکار می‌نماید، بلکه تأکید می‌ورزد که این امر، دوباره باز خواهد گشت. (همگام با بنده صالح: ج ۱، ص ۴۳)

و در توضیح موارد فوق چند نکته را مدنظر خواهیم گرفت و از مجموع این نکات، عدم صحت احتجاج و بحث به‌وسیله این روایت برای نفی مشاهده و دیدن امام (ع) ثابت می‌شود.

نکته اول در خصوص سند روایت:

چیزی که نزد آنها متداول است، اینکه خبر واحد را نمی‌توان برای اثبات عقاید به کار برد و به آن عمل کرد، مگر به‌شرط وجود علم و یقین در آن خبر؛ بلکه فقط در فقه به آن عمل می‌شود و از این مورد معلوم می‌شود که نفی مشاهده امام علیه‌السلام به‌واسطه این روایت، صحیح نیست؛ به‌این‌خاطر که آن یک خبر ظنی و گمانی است که نمی‌تواند برای مسئله مهمی که در رابطه با امامت می‌باشد، مورد استدلال قرار گیرد.

همچنین این توقیع شریف از دو دیدگاه باید موردتوجه قرار گیرد: راوی آن مجهول است و یا مرسل است و بعضی‌ها مورد اول را گفته‌اند یعنی راوی آن مجهول است؛ و بعضی‌ها گفته‌اند که این روایت مرسل است؛ پس با توجه به طریقه عمل آنها در مواجهه با روایات و اخبار، نمی‌توان به این روایت عمل نمود.

نکته دوم به متن این روایت تعلق دارد:

امر اول: یمانی آل محمد علیه‌السلام فرمود: متن روایت متشابه است و درک از روایت، توسط علمایی که به آن تمسک جسته‌اند متفاوت می‌باشد و هرکدام درک خاصی از این روایت دارند؛ یعنی هرکدام، یک معنی را از این توقیع شریف می‌فهمند؛ و این توقیع از لحاظ دلالت سبب استدلال قطعی نمی‌شود، بلکه متشابه است و به همین خاطر سبب اختلاف در تفسیر لفظ مشاهده شده است.

اینک دیدگاه‌هایی که توقیع شریف را متشابه نشان می‌دهد را ذکر می‌کنیم:

دیدگاه اول: منظور از مشاهده، مطلق دیدن است و این تفسیر سبب می‌شود که روایات و اکثر علماء را تکذیب کنیم.

و اما تکذیب روایات: اکثر روایات تصریح می‌کند که امکان مشاهده امام مهدی علیه‌السلام در زمان غیبت کبری وجود دارد.

روایت اول: امام صادق علیه‌السلام فرمود: باید برای صاحب این امر غیبتی باشد و در زمان غیبت دچار عزلت و کناره‌گیری خواهد شد؛ و مبارک باد آن منزلگاه پاک و نیک؛ و باید که سی نفر برای خروج از تنهایی وی باشند. (کتاب الکافی: ج ۱، ص ۳۴۰)

روایت دوم: امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای صاحب این امر، دو غیبت وجود دارد؛ یکی از آن دو غیبت طولانی می‌شود؛ تا اینکه بعضی‌ها می‌گویند او به قتل رسیده است و بعضی‌ها می‌گویند رفت و کسی از اصحاب وی در این راه، با او نمی‌ماند جز اندکی از آنها و کسی از محل او خبر ندارد، نه شخصی از یارانش و نه شخص دیگر، مگر کسی که امرش را به عهده می‌گیرد. (غیبت نعمانی: ص ۱۷۶)

و روایات در خصوص دیدار با امام علیه‌السلام و اثبات این رؤیت، خیلی صریح و روشن است؛ فلذا نمی‌توان تعارض بین آنها را انکار کرد و اضافه‌برآن، وقتی که مشاهده امام زمان علیه‌السلام در زمان غیبت کبری به‌طورقطع و یقین ثابت شد و محدث نوری در کتاب النجم‌الثاقب، صد داستان را بیان کرده است که اصحاب امام، مشاهده امام محمدبن الحسن‌المهدی علیه‌السلام را در آن ذکر کردند؛

همچنین این مسئله با روایت یمانی و امر به اطاعت از ایشان در تعارض است؛ و واضح است که یمانی

منابع رسمی دعوت مبارک یمانی موعود، سید احمدالحسن

سایت مؤسسه وارثین ملکوت

VARESIN.ORG

ارتباط با ما

@ZAMANE_ZOHOUR

صفحه رسمی فیس‌بوک سید احمدالحسن

f /AHMED.ALHASAN.10313

سایت رسمی فارسی

ALMAHDYOON.CO

سایت هفته‌نامه زمان ظهور

ZAMANEZOHOR.COM

کانال تلگرام هفته‌نامه زمان ظهور

@ZAMAN_ZOHOUR

